

نقدی بر فرهنگ اندیشمندان¹ (یا به اصطلاح "روشنفکر") ایرانی

با درود و با دردهای فرهنگی جامعه‌ی اندیشمندی ایران

در سالیانی دراز نوشته و گفته‌ام که چالش‌های ایران، مسایلی سیستمی و مشکلاتی فرهنگی هستند. مسایلی سیستمی که تنها با رویکرد و دیدگاهی کل‌گرا و کشوری امکان پاسخ‌یابی دارند و مشکلاتی فرهنگی که تنها در جزئیات و با رویکرد و برخوردی فردگرا (تک تک آحاد جامعه) شاید امکان پاسخ‌یابی داشته باشند.

فرهنگ اندیشمندی ایرانی که به تجاوز کشوری (روسیه) به سرزمینی (اوکراین) و اشغال آن اعتراض می‌کند، اما ۷۵ سال تجاوز کشوری دیگر (اسرائیل) به سرزمینی دیگر (فلسطین) و اشغال آن را نادیده می‌انگارد، فرهنگی مکتبی و عقب افتاده است. فردی که حمله‌ی نظامی به مردم معمولی در غزه را محکوم می‌کند و حمله‌ی نظامی به مردم معمولی اوکراین را مشروع می‌پندارد، ننگ نام اندیشمند است. کسی که حمله‌ی پهبادی به بیمارستانی در اوکراین را جنایتی جنگی می‌نامد اما چشم بر بمباران بیمارستانی دیگر در غزه می‌بندد، نه اندیشمند که جانوری غیر انسان است. این چه فرهنگ بیماری است که چون از تبلیغات نظام نکبت ولایت فقیه در مورد غزه منزجر شده‌است، از جنایات جنگی بر علیه کودکان و مردم معمولی بی‌گناه غزه شادمان شود؟ این چه فرهنگ بیماری است که چون از ناتو و پنتاگون و ماجراجویی‌های نظامی و گسترش طلبی‌های میلیتاریستی آنها بی‌نهایت عصبانی و منزجر شده‌است، جنایات جنگی بر علیه مردم معمولی بی‌گناه اوکراین را نبیند؟ دوگانگی در مهریاتی یا بی‌تفاوتی به سرنوشت انسان‌ها و دوگانگی در استاندارد تفکر، چیزی جز شیذوفرنی² و روان‌پریشی نیست که نیاز به روان‌درمانی دارد.

در این نوشته می‌پردازم به برخی دیگر از دردهای فرهنگی جامعه‌ی اندیشمندی ما که سالهاست به آن عادت کرده‌ایم. نخستین درد «اعتقاد» به «الگوی کامل» است. تفکری که می‌گوید یک فرد یا باید از همه لحاظ الگو باشد یا اساساً مطرح نیست. تفکری که انسانها را «همه» یا «هیچ» می‌کند. تفکری که هرگز نمی‌پذیرد انسانها، «مجموعه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها» هستند و اساساً «انسان بودن» یعنی ترکیب این دو که اگر چنین نبود، یا شیطان بودیم و یا فرشته. این تفکر هزینه‌های فرهنگی زیادی را به جامعه‌ی ما تحمیل کرده است. برای جستجوی الگو، ما را نیازمند گذشته‌گرایی و باستان‌شناسی تاریخی کرده است. جستجوی کسانی چنان دوردست (کوروش، داریوش، زرتشت، و...) که بدی‌هایشان محو شده و تنها فسیلی از خوبی‌هایشان بر جای مانده‌باشد. در اثر همین تفکر است که انسان‌های زنده را تقدیر و تجلیل نمی‌کنیم، چه آنکه می‌ترسیم امروز تحسینش کنیم و فردا حرفی بزند یا کاری بکند که به مذاق ما خوش نیاید. فقط وقتی مرد و مطمئن شدیم دیگر کاری نمی‌کند و حرفی نمی‌زند، او را - با یک زندگی سانسور شده - به الگوی جامعه بدل می‌کنیم.

نیاموخته‌ایم که یک نفر می‌تواند معتاد باشد، اما فلسفه را درست بفهمد. یک نفر می‌تواند الکلی باشد، اما خوب شعر بگوید. یک نفر می‌تواند عیاش باشد اما ریاضی را درست بیاموزد. یک نفر می‌تواند نماز نخواند، اما اقتصاد را خوب بفهمد. دلیل نمی‌شود «آنچه خوبان همه دارند» را «من و تو» یک جا داشته باشیم. اینگونه داوری می‌کنم که جستجوی کسی که، به سلیقه‌ی ما، هیچ ایرادی ندارد و سرپا حسن است، ریشه‌ی «بت‌سازی» و «بت پرستی» و «رهبر سازی» فرهنگ اندیشمندی ماست.

دومین درد فرهنگی اندیشمندان ایرانی اغلب «ظاهربینی و کوتاه‌نظری» است. اکثراً ایرادهای جزئی کوچک را «بزرگ» می‌بینیم و ایرادهای بزرگ پنهان را «کوچک» می‌پنداریم. فرهنگی که در آن «دود سیگار را به حلق خود دادن» عیب است. اما «دود خودرو را به حلق خلق دادن» عادی تلقی می‌شود.

فرهنگی که در آن «مستی از شراب» جرم است و «مستی از قدرت» طبیعی است. فرهنگی که در آن، «حفظ حجاب» اولویت است اما «پاکدامنی» به فراموشی سپرده می‌شود. فرهنگی که در آن، «کتیفی خانه» زشت است اما «ریختن زباله از خودرو» بیرون خانه اغلب زشت تلقی نمی‌شود. فرهنگی اندیشمندی که در آن، برداشتن قطعه‌ای از یک کارخانه «دزدی» است، اما خریدن غیرقانونی مجوز یک کارخانه «زیرکی» است. فرهنگی که در آن، اگر «نماز» نخوانی، اغلب از حوزه‌ی دین خارج هستی، اما اگر «غیبت» کردی و «تهمت» زدی، همچنان مومنی.

لطفاً به فایل صوتی "اندیشمند کیست و اندیشمندی چیست؟" در کانال تلگرام "سرشت علم" رجوع فرمائید¹

<https://t.me/natureofscience>

² Schizophrenia

فرهنگی که در آن، دروغ‌گویی و تجاوز به جان و مال مردم دیگر شنیع است، مگر که دیگری، غیرمسلمانی «شکست خورده» از به اصطلاح «لشکر اسلام» باشد.

فرهنگی که در آن، اغلب به روز «قضاوت» ایمان داریم، اما صبر نداریم تا «قضاوت در مورد دیگران» را به «روز قضاوت» موکول کنیم.

نادرست‌تر از آن اینکه، جامعه‌ی اندیشمندی، «ایرادهای کوچک آشکار» را تنبیه می‌کند و اکثراً «سرطان‌های بزرگ آشکار» را نادیده می‌انگارد و حتی زشت‌تر، اغلب تجلیل می‌کند! چنین می‌شود که «دختران با تار موی آشکار» دستگیر می‌شوند و دزدان، با «دم خروس آشکار» در میانه‌ی شهر آزادانه می‌گردند.

چنین می‌شود که آنکس که یک نفر را کشته است، در میدان شهر اعدام می‌شود و آنکه هر روز اعدام و جنایت می‌کند و یا دیگری که صدها سال عمر مردم را در پای اینترنت، برای کنترل محتوا و به دلیل کندی عامدانه، تلف می‌کند، و یا آن دیگری که کودک می‌کشد، آزادانه به زندگیش ادامه می‌دهد و هر روز نیز جنایت می‌کند.

به نظر می‌رسد این نگرش فرهنگی، ریشه‌ی تاریخی نیز دارد، چنانکه ظاهراً از زمان سعدی، اغلب عادت ما بر آن بوده است که «سنگ‌ها» را می‌بسته‌ایم و «سگ‌ها» را رها می‌کرده‌ایم...

فرهنگی اندیشمندی که در آن نادیده‌انگاری آگاهانه³ افزون‌طلبی‌ها و زیاده‌اندیشی‌های فرادستان، نه حماقت و نادانی، که اکثراً آسودگی خیال (همان "بگذارید زندگی‌مان را بکنیم" و یا "سیاست کثیف است") تلقی می‌شود. فرهنگی که اکثر اندیشمندان آن در مقابل ظلم ساکت (و در نتیجه شریک جرم‌اند) و اغلب چشم خود را بر جنایت فرادستان می‌بندند (و در نتیجه دست‌شان آلوده به خون بی‌گناهان است).

فرهنگی به اصطلاح "غنی!" که اکثر اندیشمندان‌اش (در حوزه‌های علم، فلسفه و هنر) اغلب بجای حرفه‌ای بودن در حوزه‌ی شغلی خود، کاسبکار و حسابگر یا بقول حافظ ریاکار و محتسب‌اند، از پزشکی کاسبکار و مهندس بساز و بفروش، تا فیلسوف خودفروخته‌ی حکومتی و تا هنرمند بازاری.

فرهنگی که اکثر اندیشمندان‌اش «به ظاهر» نگاه می‌کنند، «اشتباهات کوچک» را بزرگ می‌شمارند و «گناهان بزرگ» را نادیده می‌گیرند. فرهنگی که اغلب تو را معصوم می‌خواهد و به تو «حق خطا کردن» نمی‌دهد. باید هر روز یک «ماسک» بر چهره بزنی. اغلب کسی واقعیت تو را نمی‌داند. اکثراً در خانه به شکلی زندگی می‌کنی و در بیرون شکلی دیگر. با هر گروه از دوستانت به شکلی حرف می‌زنی. در رسانه‌ها اغلب یک حرف می‌زنی و در زندگی شخصی به شکل دیگری زندگی می‌کنی. در ورود به سازمان خود، چادر بر سر می‌کنی و شب هنگام در مهمانی‌ها، اغلب با مینی ژوپ پرسه می‌زنی...

گویی که بالماسکه‌ی بزرگی در کار است. بالماسکه‌ای که میلیون‌ها نفر ایرانی تحصیل‌کرده‌ی "بازیگر" در آن نقش ایفا می‌کنند. هر یک نقابی بر چهره: نه برای یک شب. که اکثراً تا لحظه‌ی مرگ...

برای نزدیک به سه نسل، در نظام نکبت ولایت فقیه، اغلب اینچنین رفتارهای منشی و کردارهای اخلاقی⁴ تقویت و آموخته شده‌اند، و اکثراً افرادی تحصیل‌کرده اشاعه‌دهنده‌ی آن کردارها بوده‌اند و هستند.

ساختار و نظام هر کشوری، در بیشتر موارد، برساخته‌ی اندیشمندان جامعه است و نه مردم معمولی. مردم معمولی اغلب به فکر نان و مسکن و آینده‌ی فرزندان خود هستند. نظام نکبت ولایت فقیه هم برساخته‌ی اندیشمندان سکوت‌گزین و نادیده انگار و کاسب‌مسلک ایرانی است. اندیشمندی ایرانی که اکثراً در مقابل افزون‌طلبی فرادستان سکوت می‌کند (شراکت در جرم) و چشم بر ظلم می‌بندد (و در نتیجه همدست با ظالم است).

برای اندیشمندان راستین ایران (چه در داخل و چه خارج) که چنین دردهایی فرهنگی را درک کرده‌اند، چالش‌هایی بزرگ برای مطالعه، راهکارگزینی، پاسخ‌یابی و آموزش در پیش است.

تا زمانی هم که اکثر اندیشمندان ایرانی، جایگاه خود را در دنیای امروز، واقع‌بینانه، در نیابند و از گنده‌گویی‌ها و گذشته‌گرایی‌ها و فرهنگ "غنی!" و از جنون خودمطرح‌سازی‌ها و خودبزرگ‌بینی‌ها و همه‌چیزدانی‌ها پرہیز نکنند و در نتیجه تا زمانی که آینده‌نگر نشوند، در بر همین پاشنه‌ی فرهنگی خواهد چرخید.

راهی بسیار دراز و دشوار در پیش داریم.